

1. نظر مشهور¹ بر اعتبار علم است مطلقاً، بلکه صاحب جواهر آن را به اجماع نسبت میدهد و در مورد آن می فرماید: «و هو الحجة»². ظاهر کلام ایشان مطلق است و متعرض منشأ علم قاضی نمی شود. محقق خوبی نیز فرموده است: «کما ان للحاکم ان یحکم بین المتخاصمین بالبینة و بالاقرار و بالیمین، کذلک له ان یحکم بینهما بعلمه و لا فرق فی ذلك بین حق الله و حق الناس. نعم لا یجوز اقامة الحد قبل مطالبة صاحب الحق و ان کان قد علم الحاکم بموجبه»³.
2. عدم جواز مطلقاً. مرحوم سید مرتضی به ابن جنید نسبت داده است که وی فرموده: «لا یجوز للحاکم ان یحکم بعلمه فی شیء من الحقوق و لا الحدود»⁴. این تامل در منسوب به ابن جنید وجود دارد که آیا ایشان مطلقاً حکم قاضی بر طبق علم خودش را قبول ندارد یا در وقتی که مستند به جمع قرائنی باشد که نوعاً علم آور است، مخالفی ندارد؟ اگر چنین باشد، قهراً ابن جنید از معاصران هم، موافق دارد. توجه کنید: «لا یجوز للقاضی ان یستند فی فصل النزاع الی علمه شخصی الا اذا استطاع ان یحوّل علمه شخصی فی المحكمة الی ما یکون قرینة قطعية حسیة واضحة لاثبات الجرم علی المتهم او انتزاع اعتراف و اقرار منه بذلك، فیکون الاستناد الیهما لا الی مجرد دعوی العلم علی المتهم...»⁵.
- از استدلالی هم که به ابن جنید نسبت داده شده، شاید بتوان استفاده کرد که وی در منع خود به علم نوعی برخاسته از جمع قرائن و قابل دفاع، نظر ندارد. شهید ثانی به وی نسبت می دهد که وی گفته است: «ان حکمه بعلمه تزکیة لنفسه و تعریض لها للتهمة و سوء الظن به»⁶. این عبارت ظهور در منع مطلق ندارد. اگر چنین باشد، قهراً اشکال شهید ثانی بر وی پر رنگ نخواهد بود، آن جا که در اشکال بر سخن ابن جنید می فرماید: «ان التزکیة حاصلة بتولية الحكم. و التهمة حاصلة فی حکمه بالبینة والاقرار و ان اختلفت بالزیادة والنقصان و مثل هذا لا یتلفت الیه»⁷.
- البته اندیشه تفصیل هم به ابن جنید نسبت داده شده که در ادامه می آید.
3. جواز در حق الله و عدم جواز در حق الناس
- شهید ثانی در مسالک الافهام⁸ به ابن جنید در کتابش (الاحمدی) نسبت داده که وی فرموده است: «یحکم الحاکم فی ما کان من حدود الله - عزوجل - بعلمه و لا یحکم فی ما کان من حقوق الناس الا بالاقرار او البینة».

1 در این نسبت تامل روا داشته اند. ر.ک: قرائات فقهیة معاصرة، ج 1، ص 335.

2 . ج 40، ص 88.

3 . مبانی تکملة المنهاج، ج 1، ص 12، مساله 8.

4 . الانتصار، ص 488.

5 . قرائات فقهیة معاصرة، ج 1، ص 319 و 320.

6 . الروضة البهیة، ج 2، ص 338.

7 . همان.

8 . ج 13، ص 384.

نسبت مزبور به برخی از فقیهان معاصر نیز داده شده با این اضافه:
«در موارد حق الله که علم قاضی حجیت دارد در اسباب علم فرقی نیست، گرچه مخفی نیست که بعضی از مستندات مذکوره [در سؤال] برای قاضی جامع الشرائط اثباتا علم نمی آورد».⁹

4. جواز در حق الناس و عدم جواز در حق الله

این نظر به ابن حمزه در الوسيلة نسبت داده شده است، چنان که به ابن ادريس نیز منسوب است.¹⁰

5. و... تفصیلات دیگر و جزئی تر در مساله

در مساله تفصیلات دیگری نیز وجود دارد.
مثلا از محقق خوانساری استفاده می شود که قاضی در مثل حد سرقت و زنا نمی تواند به علم خویش عمل کند و الا در مثل زنا با کمتر از چهار بار اقرار و شهادت چهار عادل نیز، چنین حالتی برای قاضی پیدا می شود.¹¹

تفصیل بین حصول علم از راه حدس و حس (یا با اضافه: قریب به حس) نیز از تفصیلات در مساله است.¹² یکی از قائلان به تفصیل اخیر، چنین نگاشته است:

«قدر متیقن از مجموع ادله حجیت علم قاضی آن است که علم از مبادی حسی یا امور قریب به حس حاصل شود به طوری که هر کس این قرائن را ببیند برای او علم حاصل شود و قضاوت های حضرت امیر علیه السلام که به علم خود حکم می نموده اند از همین قبیل است مثل نزاع دو زن در مورد فرزندی و طلب حضرت اره را برای نصف کردن فرزند و رقت و نرمش مادر واقعی در واگذار کردن فرزند به دیگری و به این طریق علم حاصل شد که همان زن، مادر است و یا مثل قضیه نزاع مولی و عبد در این که کدامیک عبد است و دیگری مولی، حضرت دستور داد که گردن عبد را بزنند در نتیجه عبد واقعی ترسید و اعتراف کرد در این قضایا هر کس نظر کند علم برای او حاصل می شود و اما سایر قضایای حضرت که مفید علم برای هر کس نیست یا قضیه کامل نقل نشده است و یا سند آن ضعیف است و اگر علم از مقدمات ظنیه حدسی حاصل شود و از اجتماع ظنون علم حاصل شود حکم به آن مشکل است چون دلیلی بر حجیت آن در باب قضا نداریم و اصل عدم حجیت قضاوت است؛ مگر جایی که با دلیل حجیت آن ثابت شود. همچنین اگر امر حسی یا قریب به حسی نباشد حاکم در معرض تهمت واقع می شود».¹³

⁹ محمد تقی بهجت. نقل ما از مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری، 3/ ص 141؛ گنجینه استفتائات قضایی، پاسخ سؤال 122.

¹⁰ مسالک الافهام، ج 13، ص 383 و ادله اثبات در دعاوی حقوقی و کیفری، ص 176.

¹¹ ر.ک: جامع المدارک، ج 7، ص 61 و ج 6، ص 13 و 15، همچنین ر.ک: عبدالکریم الموسوی الاردبیلی، فقه القضاء، ص 302.

¹² مجموعه نظریات مشورتی در امور کیفری، ج 3، صص 139-142.

¹³ همان، ناصر مکارم شیرازی.